

نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه فردوسی بزرگ گرد آورنده: ویشتاسپ

قطران تبریزی، نخستین سخن‌سرای آذربایجانی است که اشعار وی به دست ما رسیده و از این روی، دیوانش اولین و کهن‌ترین سند ادبی مربوط به آذربایجان محسوب می‌شود که می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مورد پژوهش قرار بگیرد. تلمیحات و اشارات متعدد دیوان قطران بخوبی نشان می‌دهد که این شاعر با «فرهنگ شاهنامگی»^۱ آملآ آشنا بوده و به استناد برخی دلایل و قراین می‌توان تقریباً مطمئن بود که وی در این باره غیر از منابع دیگر، از شاهنامه فردوسی نیز بهره گرفته و به احتمال بسیار اثر فردوسی در دو دهه آغازین عمرش (حدوداً تا ۴۲۰ ه.ق) به دست وی رسیده است اما این که چگونه در این فاصله زمانی کوتاه و در دوره ای که سیاست شاهنامه ستیزی در خراسان رایج بوده، دست نویسی از شاهنامه مسافت دور خراسان تا آذربایجان را درنور دیده و به تبریز رسیده است، موضوعی است که تنها با حدس و احتمال می‌توان در آن باره سخن گفت.

در این یادداشت، ضمن توجه به نشانه‌های دسترس قطران به شاهنامه، تلمیحات شاهنامه‌ای قطران و احتمالات مربوط به چگونگی انتقال نسخه‌ای از شاهنامه به آذربایجان، کاربردهای احترام‌آمیز و معتدل شخصیت‌های شاهنامه ای در مدایح این شاعر و دلایل آن نیز طرح و بررسی و در مجموع، چند و چون ارتباط نخستین سند ادبی آذربایجان با حماسه ملی ایران نشان داده شده است.

کلید واژه: شاهنامه، دیوان قطران، آذربایجان، فرهنگ شاهنامگی، شخصیت‌های شاهنامه ای.

کهن‌ترین اشاره‌ای که تا امروز درباره رواج شعر پارسی در آذربایجان به دست آمده، این خبر تاریخ طبری از محمد بن بعیث است که: «حدثني... انه انشدني بالمراغة جَماعه من اشياخها اشعارا لابن البعيث بالفارسية و يذكرون ادبه و شجاعة و له اخبار و احاديث» (الطبري: ۱۷۰ و ۱۷۱) بر همین بنیاد برخی از پژوهشگران، «محمد بن بعیث» را نخستین پارسی‌سرای آذربایجان دانسته‌اند که نمونه‌ای از اشعار او باقی نمانده است (□ کسروی ۱۳۷۷: ۱۳۶، فقیه ۱۳۴۶: ۲۰۸، انصاف پور ۱۳۷۷: ۱۵۲) البته مشروط بدین که مراد از «الفارسیه» در تاریخ طبری همان پارسی دری باشد (□ مرزآبادی ۱۳۵۳: ۲۳۶-۲۴۶) نه زبان متداول در آذربایجان آن روزگار یعنی آذری (□ نخجوانی ۱۳۷۱: ۲۵ و ۲۶) یا به تعبیر دکتر ریاحی، فهلوی (□ ریاحی ۱۳۶۷: ۱۹۱۹)، به دلیل همین اشاره کوتاه و نیز نبودن اثری از محمد بن بعیث، در نزد شماری از صاحب نظران، قطران تبریزی قدیم‌ترین شاعری است که در آذربایجان به زبان پارسی دری شعر سروده (□ فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۹۴، صفا ۱۳۷۳: ۴۲۳، زرین کوب ۱۳۷۴: ۱۰۷ و ۱۰۸) و خود نیز در بی‌بی - اگر از نوع میالغات و خودستایی‌های شاعرانه نباشد - به این موضوع اشاره کرده است. (۱) قطران زاده شادی آباد تبریز بوده (۲) و از آن جایی که دیوان اشعار وی، خوشبختانه از گزند حوادث هزارساله در امان مانده و به دست ما رسیده است، نخستین و کهن‌ترین «سند و متن ادبی» مربوط به آذربایجان در عرصه فرهنگ و ادب ایران محسوب می‌شود که می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار بگیرد.

جستار در چند و چون ارتباط نخستین سند ادبی آذربایجان با شاهنامه (۳) - که یکی از پرتأثیرترین آثار در متون نظم و نثر پس از خود است - موضوع قابل توجهی است چرا که به یاری دیوان قطران، در نهایت، کهن‌ترین و اولین نشانه‌های تأثیر حماسه ملی ایران بر فضای فکری - ادبی این ناحیه آشکار می‌شود و شایسته است که در باب دیگر اقالیم جغرافیایی ایران غیر از خراسان، مانند: شیراز و اصفهان و ... نیز بررسی شود که نخستین سند / متن ادبی مرتبط با فردوسی و شاهنامه اثر کدام شاعر یا نویسنده و کمیت و کیفیت اثرپذیری آن چگونه است.

درباره موضوع توجه مستقیم و دسترس قطران به شاهنامه فردوسی، پرسشها و موانعی است که نخست باید بدانها پرداخت، از جمله این که قطران، احتمالاً در اوایل دهه نخست سال (۴۰۰ ه.ق) به دنیا آمده و از بیست و چندسالگی (حدود ۴۲۰-۴۳۰ ه.ق) شعرسرایی و به اصطلاح زندگانی ادبی خویش را آغاز کرده است (□ کسروی ۱۳۵۶: ۴۹۴) از سوی دیگر تدوین دوم شاهنامه در سال (۴۰۰) یا چند سال بعد به پایان رسیده است، لذا با توجه به این فاصله زمانی اندک میان پایان شاهنامه و آغاز شاعری قطران و نیز بعد مکانی خراسان و آذربایجان و شرایط دشوار و زمان گیر استنساخ متون - آن هم به حجم و تفصیل شاهنامه - و انتقال آنها در آن روزگار آیا می‌توان پذیرفت که دست‌نویسی از

شاهنامه به دست قطران رسیده باشد؟ این نکته هنگامی پیچیده‌تر و تأمل برانگیزتر می‌شود که به دو موضوع دیگر نیز توجه شود، نخست این که محققانی - شاید به همان دلایل پیش گفته - معتقدند که اثر فردوسی تا مدتها پس از نظم، معروف نبوده است برای نمونه شادروان استاد مینوی نوشته‌اند:

«یقین نمی‌توان داشت که تا حدود ۴۳۰، شاهنامه فردوسی آن قدر مشهور شده باشد که شعرای دیگر به وقایع آن و اشخاص آن اشاره نمایند.»

(مینوی ۱۳۷۲: ۱۳۵ و ۱۳۶) و دکتر محمود امید سالار هم بر این نظرند که: «شاهنامه تا اواخر قرن پنجم گویا تنها بر ادبای طوس یا کسانی که در حدود طوس زندگی می‌کرده‌اند شناخته بوده است تازه آن هم شاید معرفیتی محدود و منحصر به اهل سخنی که به داستان‌های حماسی ارادت داشته‌اند مانند اسدی توسی» (امید سالار ۱۳۸۱ الف: ۲۱۶ و نیز: امید سالار ۱۳۸۱ ب: ۱۹۶)

ثانیا پس از مقبول نیفتادن اثر فردوسی در دربار محمود غزنوی، تا تقریباً دو قرن، ستیز با شاهنامه و سیاست خاموشی و تغافل عمده - مصلحتی درباره آن در درگاه فرمان‌روایان زیر نفوذ خلافت بغداد و حتی بیشتر متون ادبی و تاریخی آن دو سده، رایج بوده (ریاحی ۱۳۷۲: ۶۵-۷۰، ریاحی ۱۳۷۵: ۱۶۰-۱۶۸) و بدیهی است که در این اوضاع، کتابت و توزیع شاهنامه - حداقل در دربارها و از سوی ارباب قدرت که بیشترین امکانات چنین کارهایی در آن روزگار در دست آنها بوده است -

سخت کم اقبال و طبعاً در اختیار داشتن نسخه‌ای از آن دشوار بوده است، بویژه در آن برهه‌ای که به احتمال بسیار قطران با شاهنامه آشنا شده است (حدوداً تا ۴۲۰) سلطان محمود و سپس مسعود بر سر کار بوده‌اند و در نتیجه این مخالفت و سکوت با شدت بیشتری ادامه داشته است. (۴) بر این اساس، پژوهشگران، راه یافتن شاهنامه به آذربایجان و دسترس قطران بدان را سزاوار توجه و تحقیق دانسته (سجادی ۱۳۵۷: ۶۴، نوریان ۱۳۷۱: ۱۳۲) و حتی بعضی، امکان بسیار اندک توجه قطران به شاهنامه فردوسی و احتمال بهره‌گیری او از منابع دیگر را مطرح کرده‌اند (محبوب: ۲۳۳، شمیسا ۱۳۷۸: ۱۵)

اما با این همه در دیوان قطران قراین تقریباً انکارناپذیری وجود دارد که ثابت می‌کند وی با شاهنامه فردوسی آشنا بوده است، مهمترین دلیل دو بیتی است که در قصیده ستایش «امیر ابوالحسن و امیر ابوالفضل» آمده است:

همیشه همی گفت پور رستم آن سهراب
که من پسر بوم و رستم پدر باشد
چو سوی ایران آورد لشکر توران
دگر چه باشد دیهیم دار در کیهان
(قطران ۱۳۶۲: ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً برگرفته از این بیت فردوسی در داستان رستم و سهراب است:

چو رستم پدر باشد و من پسر
(فردوسی ۱۳۶۹: ۱۲۷/۱۲۴)

نباید به گیتی یکی تا جور

با توجه به این که قطران پیش از سال ۴۳۰ ه.ق (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰) در خدمت امیر ابوالحسن لشکری بوده است (□) فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۹۸، صفا ۱۳۷۳: ۴۲۳، زرین کوب ۱۳۷۴: ۱۰۹ و ۱۱۰) می‌توان نتیجه گرفت که قبل از آن سالها و هم چنان که اشاره شد، در بیست سال نخست عمر خویش شاهنامه را در اختیار داشته است.

البته درباره استفاده دقیق و آشکار قطران از بیتی در داستان رستم و سهراب دو احتمال را هم باید در نظر داشت، یکی این که شاید فردوسی این داستان را پیش از آغاز نظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ ه.ق) سروده و در این چند ده سال نسخه‌ای از آن به آذربایجان رسیده است و دیگر این که چه بسا روایت رستم و سهراب در تدوین نخست شاهنامه (پایان یافته در ۳۸۴ ه.ق) بوده و تا پایان تدوین دوم شاهنامه، دست نویس‌هایی از آن تهیه و توزیع شده بوده است، (ریاحی ۱۳۷۲: ۵۰، فردوسی ۱۳۷۹: ده (مقدمه)) پس لزومی ندارد که این داستان را حتماً مربوط به متن نهایی شاهنامه بدانیم تا آشنایی قطران با آن از نظر زمانی - و مسائل دیگر که گفته شد - پرسش سازو ابهام آمیز باشد. قطران در قصیده‌ای، خطاب به ابونصر مملان می‌گوید:

به نام نيك فكندي ز جود بنياني
(ص ۴۸)

چگونه بنیان کش بیم ز ابر وباران نیست

مرحوم دكتر محبوب (□ محبوب: ۵۴۴) معتقدند كه این بیت به تأثیر از آن سخن نامبردار فردوسي است كه:

پي افگندم از نظم كاخي بلند
(فردوسي ۱۳۷۳: ۶۷/۱۷۳)

كه از باد و باران نيابد گزند

در دو جا از ديوان قطران تلميحاتي به داستان بيژن و منيژه آمده است (□ صص ۱۴۸ و ۱۵۰) و چون به نظر بيشتر شاهنامه پژوهان، این داستان از رواياتي است كه فردوسي پيش از شروع شاهنامه و پراساس منبع مستقلي به نظم درآورده، (براي نمونه □ صفا ۱۳۶۳: ۱۷۷-۱۷۹، مينوي ۱۳۷۲: ۶۶-۷۰، خالقي مطلق ۱۳۸۱: ۳۹۳، ۴۰۰-۴۰۲) احتمال این كه مأخذ مستقيم قطران در این اشارات اثر فردوسي - حال چه نسخه جداگانه داستان همچون نمونه رستم و سهراب و چه، متن كامل شاهنامه - باشد، بيشتر است و این گمان كه شايد قطران نيز بسان شاعران معاصر فردوسي مانند فرخي و ... این تلميح را از منبعي جز از نظم فردوسي گرفته باشد، سخت ضعيف است زيرا تفصيل داستان بيژن و منيژه خارج از شاهنامه در متون ديگر ديده نمي شود و اگر در آن دوران نيز وجود داشته است - مثلاً در يكي از شاهنامه هاي منثور يا به صورت دفترتي ويژه - براي ادبای حوزه خراسان بيشتر و بهتر در دسترس بوده تا قطران در آذربايجان (۵) چون معمولاً متون نثر در مقايسه با اشعار و منظومه ها، آن هم شاهكارهائي از نوع سروده هاي فردوسي كمتر دست به دست مي شود. افزون بر این موارد، در يكي از اشارات قطران مي خوانيم :

همي به فخر بخوانند جنگ بيژن و گيو [بيژن گيو؟]
(ص ۱۵۰) كه او ميان گرازي بزد به يك خنجر

و این با بيتي از داستان در شاهنامه مطابقت دارد كه :

بزد خنجري بر ميان بيژنش
(فردوسي ۱۳۷۱: ۱۱۴/۳۱۲) به دو نيم شد پيل پيكر تنش

قطران از فریدون با صفت يا لقب «فرخ» ياد کرده است و از آن جايي كه این عنوان براي فریدون ، در منابع مقدم بر شاهنامه ديده نمي شود (□ صديقيان ۱۳۷۵: ۱۹۴) مي توان چنين پنداشت كه از این منبع در شعر قطران راه يافته است (۶):

چو بر بالاي ميمون او، به رزم اندر نهديون او
(ص ۱۰۶) بود فرخ فریدون او عدو ضحاك بد اختر

در ديوان قطران، «سرو كاشمر» قبله گاه زردشتيان دانسته شده است:

گر به كشمير بود قبله چند گه سروسهي
(ص ۳۴۵) شايد ار من دل نهم جاويد بر سرو روان

طبري و مورخان ديگر از این سرو نامي نبرده اند (□ حاکمي ۱۳۷۲: ۶۴۵-۶۵۲) و ظاهراً كهن ترين منبع در این باره پيش از قطران، اشاره دقيقي در هزار و چند بيت بازمانده او در شاهنامه است (۷) (□ معين ۱۳۶۲: ۵۶ و ۵۵) لذا باز مي توان گفت كه منبع شاعر تبريزي در این جا شاهنامه فردوسي است مگر این كه احتمال دهيم «گشتاسپ نامه» دقيقي به طور جداگانه و مثلاً از راه ديوان اشعار دقيقي كه قطران در اختيار داشته - و به این موضوع اشاره خواهد شد - به دست او رسیده و وي موضوع سرو كاشمر را از آن جا گرفته است، قطران ، مازندران را «جادوستان» خوانده و این تعبيری است كه در شاهنامه نيز براي آن منطقه به كار رفته است: (۸)

مجموع این قراین - خصوصاً اشاره مربوط به بیت داستان رستم و سهراب - و برخی از تلمیحات قطران به کسان و مضامین شاهنامه ای که در گستره ادب پارسی بسیار اندک استعمال شده اند، تقریباً هر پژوهشگری را مطمئن می کند که این شاعر با شاهنامه فردوسی مأنوس بوده و در همان اوان جوانی از آن مایه ها اندوخته است تا سپستر در مدایح خویش به کار برد. این که قطران در قصاید مدحی خود، بدون هیچ گونه توضیح و تفصیلی از تلمیحات شاهنامه ای گوناگون بهره می گیرد، نشان می دهد که ممدوحان و شنوندگان اشعارش از این اشارات (اعم از کسان یا داستانه‌ها) آگاهی داشته اند و از این جا می توان نتیجه گرفت که شخصیتها، مضامین و عناصر حماسی - اساطیری یا اصطلاحاً «فرهنگ شاهنامگی» (۹) - حال چه از راه شاهنامه فردوسی و چه به واسطه شاهنامه ها و مأخذ پیش از آن - در آذربایجان و سرزمینهای مجاور آن (اران و نخجوان و گنجه) که از قلمرو جغرافیایی نقل و تحریر این گونه داستانه‌ها (ادب حماسی) یعنی خراسان، فاصله بسیاری دارد، آشنا و معروف بوده است چنان که در همان زمان زندگی قطران (حدود سال ۴۵۵) ابودلف شیبانی - که قطران بین سالهای ۴۲۰ تا ۴۳۰ او را می ستوده است - و دستور وی، با ذکر نام فردوسی و شاهنامه از اسدی توسی می خواهند که منظومه ای به شیوه کار همشهری خویش بسراید و حاصل این تشویق و حمایت، گرشاسب نامه است (۱۰) که خود این موضوع به تنهایی دامنه نفوذ حماسه ملی ایران و گرایش بدان را در شمال غرب ایران می نمایاند. پس دیوان قطران نه تنها نخستین سند ادبی پیوند آذربایجان و شاهنامه است بلکه گسترش روایات حماسی - اساطیری ایران در مناطق پیرامونی مانند:

گنجه، نخجوان، و اران را نیز - به همان دلیل اطلاع مخاطبان یعنی فراتروایان این نواحی از آن داستانه‌ها - بخوبی باز می تاباند. با روی کرد به رواج فرهنگ شاهنامگی در آذربایجان و اطراف آن که به احتمال فراوان غیر از اثر فردوسی، از راه منابع و متون دیگر هم (مانند: شاهنامه های منظوم و منثور پیش از فردوسی و...) صورت گرفته بوده است، این گمان که شاید قطران در کنار شاهنامه فردوسی از مأخذ دیگر نیز استفاده کرده باشد، بر خطا نخواهد بود همچنان که خود وی در قصیده ای، داستان هفت خان اسفندیار و گشودن رویین دژ را به کتاب «هزار افسان» ارجاع داده است:

هزار ره صفت هفت خوان [خان] و رویین دژ
فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان
(ص ۳۱۲)

هزار افسان به استناد الفهرست ابن ندیم (□ ابن ندیم ۱۳۸۱: ۵۴۰) و مروج الذهب مسعودی (□ تفضلی ۱۳۷۶: ۲۹۷ و ۲۹۸) نام کتابی بوده است درباره شهریار همسرکش و شهرزاد و در واقع همان متنی است که هسته و ساختار اصلی هزار و یک شب را تشکیل می دهد، از این جهت «هزار افسان» مذکور در شعر قطران که شامل داستان هفت خان اسفندیار هم بوده است، هیچ ارتباطی با مجموعه یاد شده ندارد.

غیر از الفهرست و مروج الذهب، در مقدمه به تعبیر مرحوم قزوینی، اوسط شاهنامه - که در بعضی از دست نویسه‌های شاهنامه به دنبال مقدمه شاهنامه ابومنصور آمده است - «هزار افسانه» نام کتاب کاراسی، شاهنامه خوان محمود غزنوی، است: «و کاراسی شاعر که هزار افسانه تصنیف اوست، خدمت او [محمود] کردی و ندیم او بودی.» (ریاحی ۱۳۷۲: ۱۹۴) دکتر ریاحی در این باره نوشته اند:

«شاید بتوان حدس زد که کاراسی ندیم کتابی به این نام داشته و هنگام تحریر مقدمه هنوز در دست بود، در حالی که در منابع متأخر موجود نام و نشانی از آن نیست.» (همان، ۱۹۰)

بر این اساس درباره «هزار افسان» مورد اشاره قطران، چاره ای جز طرح چند گمان و احتمال نیست، نخست این که: شاید مراد قطران، همان تصنیف کاراسی - به شرط اعتبار مطلب مقدمه شاهنامه - است که چه بسا به سبب شاهنامه خوان بودن مصنف، روایت هفت خان اسفندیار نیز در آن بوده است.

یا این که قطران به ضرورت قافیه و با توجه به این که در بیت بعد، این داستان (هفت خان) را شگفت انگیز و باور نکردنی می داند (۱۱)، ترکیب «هزار افسان» را خود ساخته - یا به تأثیر از نام کتابی که بنیاد هزار و یک شب است به کار گرفته - تا بر جنبه افسانه ای بودن هفت خان اسفندیار بیشتر تأکید کند. احتمال سوم این است که وی این تعبیر را برای شاهنامه فردوسی استعمال کرده است، حال یا از روی اشتباه (□ محجوب: ۲۳۳) یا به منظور دروغین نمودن

درونیامیه و داستانهایی آن در برابر کارهای واقعی مدوح و یا به معنای کلی افسانه‌ها و روایات باستانی و پهلوانی بدون در نظر داشتن روابط دقیق واژه‌ها (در ترکیب) یا بار تعریض آمیز و منفی (۱۲).

قطران در جای دیگری نیز این ترکیب را در ارتباط با بلبل به کار گرفته است که باز تصریح لازم را ندارد و دقیقاً معلوم نیست که منظور او نام کتابی ویژه است یا معنایی بسان مثلا:

«نغمه‌های گوناگون و دلفریب»:

سمن لؤلؤ نماینده، سرشک از گل گراینده
به باغ اندر سراینده هزار آوا هزار افسان
(ص ۳۰۸)

با پذیرش توجه قطران به شاهنامه فردوسی و احتمال بهره مندی او از متون حماسی اساطیری دیگر، نکته بسیار مهم و شایان بحث این است که چگونه و از چه راههایی اثر فردوسی و سایر منابع احتمالی در آن مدت زمان تقریباً کوتاه و با دشواریهای نسخه نویسی و انتقال آثار، مسافت بسیار دور خراسان تا آذربایجان را در نوردیده و در تیریز به دست قطران رسیده است؟ بر پایه روی دادهای تاریخی، اصلی ترین عامل ارتباط مردم خراسان و آذربایجان در آن روزگار پیروزیهای سلجوقیان و گسترش محدوده فرمان روابی آنها از خراسان به عراق و آذربایجان است که پیوندی فرهنگی - اجتماعی و تأثیر و تأثرات میان مردمان این نواحی را موجب می شود (□ بهار ۱۳۷۵: ۶۶ و ۶۷، زرین کوب ۱۳۷۵: ۲۶۶)

پیش از این، به دلیل وجود حکومت‌های مستقل کوچک و بزرگ در سرزمینهای مختلف ایران، ارتباطات محدودتر بوده (□ خلیل شروانی ۱۳۷۵: ۱۸ (مقدمه)) و از هنگام درگذشت مسعود غزنوی (۴۳۲ ه.ق) تا تثبیت رسمی سلجوقیان نیز دوران آشفتگی و فترت در ایران حاکم بوده است اما قطران در همین اوضاع نامنجم و پیش از آن که سلاجقه قدرت واحدی را ایجاد کنند با شاهنامه فردوسی آشنا شده و این موضوع را نمی‌توان با تبعات پیش روی و استقرار سلسله سلجوقیان مرتبط دانست، بر این اساس و با عنایت بدین که تاریخ آذربایجان از سال (۳۷۰ ه.ق) یعنی زمان تقریبی آغاز سرایش شاهنامه در توس تا سال (۴۲۰ ه.ق) - که محتملاً قطران قبل از آن شاهنامه را در اختیار گرفته است (۱۳) - در تاریکی و ابهام است (□ کسروی ۱۳۷۷: ۱۱۵، ۱۱۶ و ۱۴۴، مادلونگ ۱۳۷۲: ۲۰۵) چاره‌ای جز دست یازی به احتمالات نیست، از آن جمله این که:

چه بسا در آشفتگیهای آن سالها و حتی شاید قبل از آن، افرادی از خراسان به آذربایجان مهاجرت کرده یا گریخته و مثلا نسخه‌ای از شاهنامه را نیز با خود آورده باشند. در تأیید این موضوع، دست کم یک نمونه در خور اعتماد و توجه موجود است و آن کوچ اسدی توسی است از خراسان به آذربایجان که معمولا در حدود سال (۴۴۷ ه.ق) تصور می شود ولی دکتر خالقی مطلق به سبب نزدیکی بسیار اسدی به وزیر ابودلف در نخجوان و سالهای درازی که برای پدید آمدن چنین تقریبی - که شاعر و وزیر بزم خصوصی باده گساری بر پا کنند - لازم است و نیز سکوت نظامی عروسی (چهار مقاله) و عوفی (لباب الالباب) درباره سخنوری مانند اسدی، معتقدند که وی سالها پیش از (۴۴۷ ه.ق) و حتی در آغاز جوانی و قبل از اشتهار، خراسان را برای یافتن مدوح به سوی آذربایجان و شمال غرب ایران ترک کرده است (□) هرن ۱۳۵۶: سی و نه (یادداشت مترجم) : (Khaleghi Motlag)

لذا بعید نیست که او آگاهیها و شاید اسناد میراث ادب حماسی ایران (مانند دست نویسی از شاهنامه) را با خود بدان مناطق برده و در گسترش فرهنگ شاهنامگی موثر بوده باشد به گونه ای که چندین سال بعد (۴۵۵ ه.ق) مهتران نخجوان، آشکارا از فردوسی و شاهنامه و منظومه های پهلوانی سخن می گویند. در این بیت قطران که بیشتر هم ذکر شد:

هزار بار صفت هفت خان و رویین دژ
فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان
(ص ۳۱۲)

اگر «شنیدم» بر پایه حقیقتی استوار باشد، می توان گفت که خواندن داستانهایی پهلوانی و ملی یا همان «شاهنامه خوانی» بدان هنگام در آذربایجان و سرزمینهای شمال غرب ایران متداول بوده و ممکن است که یکی از راههای انتقال و نشر شاهنامه و داستانهایی و کسان آن در این بخش از ایران همین شاهنامه خوانان بوده باشند.

شاهنامه خوانی در معنای عام - و نه صرفاً شاهنامه فردوسی - از همان عصر محمود غزنوی رایج بوده و کاراسی نام یا لقب معروف ترین شاهنامه خوانی است که از آن دوران به ما رسیده و گویا اصطلاح «شهنامه خوان» نخستین بار در ادب پارسی در شعر فرخی آمده است (لسان ۱۳۵۷: ۴۱۸-۴۲۰)

جالب این که به گفته فردوسی در دیباجه شاهنامه، مدتی متن منثور شاهنامه ابومنصوری نیز در جمع خوانده می شده است، (۱۴) ناصر خسرو در سفرنامه روایت می کند که در سال (۴۳۸ ه.ق) با قطران در تبریز دیدار کرده و قطران: «دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید.» (ناصر خسرو ۱۳۷۳: ۹)

این نکته نشان می دهد که قطران، پیش از سال (۴۳۸ ه.ق) با دیوان دو تن از شاعران دیگر خراسان، دقیقی توسی و منجیک ترمذی، که تقریباً هم روزگار فردوسی بوده اند، آشنا و مأنوس بوده است و خود همین موضوع نیز مانند چگونگی رسیدن شاهنامه آذربایجان قابل تأمل است.

مرحوم استاد ملك الشعراي بهار انتقال این دیوانها را نتیجه سرزمین گشایه‌های طغرل و آلب ارسلان سلجوقی و ارتباط خراسانیان و آذربایجانیان می دانند (بهار ۱۳۷۵: ۶۵ و ۶۶) و روان شاد دکتر سجادی هم احتمال داده اند این زمان، در فاصله سالهای (۴۲۰ تا ۴۳۰ ه.ق) باشد (سجادی ۱۳۵۷: ۷۲)

اما مسأله دسترس قطران به دیوان دقیقی و منجیک - و حتی فرخی که به دلیل شباهت سبک قطران به اشعار او، احتمالاً دیوان وی را نیز در دست داشته است - با شاهنامه دو تفاوت مهم دارد، نخست این که دیوان آن شاعران - و به گمان بسیار از آن منجیک که تا امروز باقی نمانده است - در مقایسه با شاهنامه بسیار کم حجم است و طبعاً استتساخ و جابجایی آنها آسانتر بوده، دو دیگر و مهم تر:

موضوع مخالفت با شاهنامه و سیاست تغافل و سکوت درباره آن در مقطع زمانی مورد بحث است که کتابت و انتقالش را محدود می کرده در صورتی که اشعار منجیک و دقیقی و فرخی چنین منع و محدودیتی نداشته اند، از این روی شاید به رغم بی توجهی زمامداران و درباریان و نیز متون رسمی ادبی و تاریخی به شاهنامه، وارثان و حافظان اصلی حماسه ملی ایران یعنی مردم، علاوه بر خواندن و نگه داشتن دست نویسهایی از شاهنامه در خانه، چه بسا در تکثیر و توزیع آن نیز می کوشیدند و به پامردی آنها بوده است که شاهنامه ای به تبریز و نزد قطران رسیده است. با وجود همه این گمانها که برخاسته از عدم اشارات روشنگر در منابع مربوط به آن عصر و ابهام آمیز بودن تاریخ آذربایجان (از ۳۷۰-۴۲۰ ه.ق) و آگاهیهای بسیار اندک از دو دهه آغازین سرگذشت قطران است، در این که قطران با شاهنامه فردوسی و بطور کلی فرهنگ شاهنامگی، آشنایی دقیق و گسترده ای داشته است، بسختی می توان تردید کرد که در این جا برای تأیید و آگاهی بیشتر، باز شواهد دیگری از اشارات و تلمیحات او آورده می شود:

بیور اسپ:

ابر تاریک اندر آمد چون روان بیو اسپ
باغ و بستان را چو روی و رای افریدون کند
(ص ۸۲)

فرجام کار جمشید:

نیک خواهان تو را باد از جهان انجام نوح
بدسگالان تو را باد از جهان انجام جم
(ص ۲۳۷)

در شاهنامه جمشید پس از صد سال زندگی نهانی، به دست ضحاک گرفتار و با اره دو نیم می شود. (۱۵) تقسیم کردن فریدون جهان را میان پسران:

همچو افریدون بگیرد ملك عالم سر بسر
وانگهی تدبیر ملك خیل فرزندان کند
(ص ۸۷)

وفاداري ايرج:

زبان زال و سهم سام و دست رستم داستان

وفاي ايرج و فرهنگ سلم و فر افریدون
(ص ۳۲۵)

این ترکیب (وفاي ايرج) اشاره دارد به برخورد نيك و فروتنانه ايرج با برادران بدسگال خویش در شاهنامه. (۱۶) سام، نریمان و گرشاسپ:

پياده شان همه هر يك چو رستم داستان

سوارشان همه هر يك چو سام بن گرشاسف
(ص ۳۲۹)

سياست را بود پور نریمان

به مردی نیست کم از پور داستان
(ص ۴۸۸)

سپید مویی زال:

در ازل شد خنگسار از هول آن زلزال، زال

زال زر اندر ازل زلزال شمشیر تو دید
(ص ۴۳۸)

کشواد و گودرز:

بهتر از هفتاد گودرز و ز گشواد آفرید

گر چه از گودرز و گشوات گهر، يك موي تو
(ص ۶۶)

کشواد پدر گودرز است و نام وي و فرزندش از تلمیحات بسیار نادر در ادب پارسی است.
نوذر:

با زور پور داستان، با فر و یال نوذر

دوري ز بند و داستان، با راي و هوش داستان
(ص ۴۷۹)

نام این پادشاه نیز در ادب پارسی، سخت اندک آمده است.
توس:

با میر بسان طوس بن نوذر

اي میر به جنگ کافران رفتي
(ص ۴۸۲)

این نام هم از اشارات کم کاربرد است.
پور پشنگ:

صاعقه بر دشمنان بارنده چون پور پشنگ

دوستان را از اب بد [ابد؟] پابنده چون پور ملك
(ص ۱۹۶)

وي به هنگام سخن گفتن چون پور پشن

اي به هنگام سخا کردن چون پور قباد
(ص ۲۸۹)

پدر افراسیاب در شاهنامه، پشنگ نام دارد و محتملا (پشن) در شاهد دوم، صورت مخفف آن است (□ رستگار
فسایی ۱۳۷۹: ۲۵۰)
تهمتن:

پیش تو هرگز نبردی نام مردی تهمتن

گر بدیدی تهمتن يك حمله تو روز رزم
(ص ۳۱۶)

رستم و نبرد مازندران:

نکرد رستم دستان ز بهر کی کاوس
(ص ۳۳۸)

به روز قهر مازندران نبرد چنین

رستم و سهراب:

امیر جستان گیتی گشا چو کاوس است
(ص ۳۷)

ابوالمعالی رستم مخالفان سهراب

رستم و گنگ:

بدین زودی ظفر کو یافت بر محکم دژی چونین
(ص ۱۲۹)

نه رستم بر گنگ و نه حیدر یافت بر خیبر

این اشاره محتملاً ناظر است بر حضور رستم در نبردی که کیخسرو، گنگ دژ را که افراسیاب در آن پناه گرفته است، می‌گشاید. در شاهنامه چند بار از رستم در این جنگ نام رفته است، برای نمونه:

به رستم بفرمود تا همچو کوه
(فردوسی ۱۳۷۳: ۱۲۸۱/۲۵۲)

بیامد به یک سوی دژ با گروه

بدانگه کجا رزمشان شد درشت
(فردوسی ۱۳۷۳: ۱۳۴۰/۲۵۶)

دو تن رستم آورد از ایشان به مشت

رخش:

نکردی رخس را رستم خطر گر سیر او دیدی
(ص ۳۲۴)

نه مر شبدیز را پرویز و نه شبرنگ را نعمان

آسمان پیمایی کاوس:

نه کاوس از فزون جستن ز چرخ افتاد بر ساحل
(ص ۳)

نه نمرود از فزون جستن ز ابر افتاد بر صحرا

چهره سیاوش:

اگر داد و نشاط و جود چون بهرام دادی تو
(ص ۴۹۹)

به دیدار سیاوشی و فر کیقبادی تو

زیبایی چهره سیاوش موضوعی است که در شاهنامه بارها آمده است. (۱۷)
پیران:

نپاید با تو بر جایی کس از توران و از ایران
(ص ۳۵۹)

که هم پیران تورانی و هم جاماسب ایرانی

گیو:

همه به تیغ چو گیو و به نیزه چون بیژن
(ص ۳۴۰)

هم به حمله چو رستم به حیلله چون دستان

نام این پهلوان هم بسیار کم در نظم و نثر پس از شاهنامه دیده می‌شود.
بیژن و منیژه:

گر چه از چه کشید بیژن را
(ص ۱۴۸)

رستم از دست تور دختر تور



کیخسرو و افراسیاب:

همچون فراسیاب کهن بود و جان بداد
(ص ۴۹۸)

بر شهریار پور سیاوش به نارنو

گشتاسب:

ز گفت زر و سیم ارزان ز تو قارون هنرورزان
(ص ۲۸۳)

فلک بر جان تو لرزان چو گشتاسب بر برزین

اسفندیار رویین تن:

رویین سفندیار نکردی به جنگ رای
(ص ۱۳۶)

گر روز جنگ، تیغ تو دیدی سفندیار

اسکندر و قیدافه:

نه دختری به بر تخت ملک چهر آراست
(ص ۴۸۰)

که بر بساطش بوسید گوهر اسکندر

شاید این بیت درباره آن بخش از داستان اسکندر در شاهنامه باشد که وی به هیأت قاصدان به درگاه قیدافه، زن - پادشاه اندلس، می رود و:

چنان چون بود مردم چاپلوس

بر مهتر آمد زمین داد بوس
(فردوسی ۱۳۷۴: ۷/۵۰۷/۷۹۲)

جالب است که زمین بوسی کهترانه دقیقاً در بیت قطران نیز آمده است. قطران در چبستانی در قالب رباعی به «جنگ هفت خان» اشاره کرده است اما بدرستی معلوم نیست که مراد وی نبرد رستم است یا اسفندیار:

از حسن لطافت است هفت اندامش

بنمود به جنگ هفت خوان [خان] هم نامش

آن بت که بهین لفظ بود دشنامش

آن بد که نموده بنده را با دامش
(ص ۵۳۲)

در دیوان قطران یک بار نیز از «جام جم» یاد شده که گویا پس از ترکیب «ساغر جم» در قصیده ای از منجیک ترمذی (۱۸)، کهن ترین منبعی است که به انتساب «جام» به جمشید اشاره کرده و بی گمان مأخذی غیر از شاهنامه فردوسی داشته، چون در شاهنامه «جام» جهان نما از آن کیخسرو است (فردوسی ۱۳۷۱: ۳۴۴/۳۴۴ و ۵۴۵) و همین نکته بخوبی ثابت می کند که قطران در تلمیحات حماسی - اساطیری خویش از منابع دیگر هم سود جسته است:

ایا به چهر منوچهر و فر افریدون

ایا به جام جم و سهم سام و زهره زال

(ص ۲۸۰)

قطران، افزون بر نمونه هایی که ذکر شد به این شخصیتها و مضامین شاهنامه ای نیز تلمیح داشته است: آرش کمانگیر، داستانها و موضوعات دیگر مربوط به اسکندر، بهمن، جاماسب، جمشید (مضامین گوناگون)، تور، سلم، ضحاک، درفش کاویان، داستان (لقب زال)، چند موضوع دیگر مربوط به فریدون، منوچهر، کیقباد، هوشنگ و ببر بیان (در معنای جانور درنده که در شاهنامه هم به کار رفته است) پربسامدترین شخصیتهای شاهنامه ای در دیوان قطران به ترتیب فریدون و اسفندیار است، دو شخصیتی که در شاهنامه جایگاه ویژه ای دارند و نظر به اهمیت خاص آنها در حماسه ملی ایران، محتملاً جلوه درخشانشان در آثار ادب ایران زیر تأثیر شاهنامه است. فریدون یکی از نمونه های شهریار آرمانی و رستم نیز جهان پهلوان بی همال فرهنگ و ادب ایران که نامداری و اعتبارش را مدیون فردوسی است.

قطران شاعري مدیحه سراسر است و در مدایح ادب پارسی غالباً سنت بر این است که شخصیتها و عناصر شاهنامه ای را برای مقایسه ممدوح با آنها و بیشتر ترجیح وی بر این کسان و عناصر به کار می گیرند و این البته رسمی است که در ستایش سروده های پیش از نظم شاهنامه فردوسی نیز دیده می شود. طبعاً قطران هم در اشعار خویش از این شیوه پیروی کرده اما مواردی که ممدوح را به شخصیت های شاهنامه ای تشبیه کرده بسیار بیشتر از برتری دادنهاي مبالغه آمیز است (شفيعي کدکني ۱۳۷۸: ۵۴۳ و ۵۴۴، مولايي ۱۳۷۹: ۱۴۵) برای نمونه:

تو چون جمشید دانایی چو افریدون توانایی
به دانش همچو بهرامی به مردی همچو زال زر
(ص ۱۳۰)

به فر و فال فریدونی و سیاست سام
به مهر و چهر منوچهری و جلالت جم
(ص ۲۳۲)

و در این بیت طبق باورهای تناسخی، ممدوح «امیر شمس الدین» را خود فریدون می داند:
دهد خواهندگان را هدیه پاسخ
فریدون آمد از کیش تناسخ
(ص ۴۵۱)

آن جا هم که ممدوح را بر کسان شاهنامه ای برتری می دهد، ترجیحاتش عموماً معتدل و احترام آمیز است:

رویین سفندیار نکردی به جنگ رای
گر روز جنگ تیغ تو دیدی سفندیار
(ص ۱۳۶)
نه چونین سور افریدون و جم کرد
نه چونین سور سام و روستم کرد
(ص ۴۴۹)
گر روستم نیی چه زیان روزگار را
بر دشمنان ستم بتر از روستم کنی
(ص ۵۱۷)

این در حالی است که مدیحه سرایان خراسان مانند شاعران دربار غزنوی و سلجوقی بیشتر جانب ترجیحات چاپلوسانه و گاه خوار داشت شخصیت های شاهنامه ای را گرفته اند که یکی از مهمترین نمونه های آن در همان حدود عصر قطران، قصیده ای است از معزی نیشابوری که به چند بیت آن اشاره می شود:

گفت فردوسی به شهنامه درون چونان که خواست
من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ
... گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ
قصه های پرعجایب فتحهای پر عبر
از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
گفته ما راست است از پادشاه نامور
(امیر معزی ۱۳۱۸: ۲۶۸)

شاید یکی از علل اصلی این تفاوت در چگونگی به کارگیری کسان شاهنامه ای، تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی بر سخنوران باشد، در خراسان، محیط آلوده سیاست مخالفت با شاهنامه بوده و اداره امور نیز در دست فرمانروایان ترک نژاد بوده است و شاعران مداح هم که در پی رعایت مصالح، پسندها و دلپسندیهای ممدوح در شعر بوده اند، بیشتر به سوی ترجیح و بعضاً تحقیر می گراییده اند، در صورتی که آذربایجان و سرزمینهای پیرامون آن از محدوده جغرافیایی شاهنامه ستیزی بسیار دور بوده و مخاطبان قصاید قطران نیز هم با فرهنگ شاهنامه ای آشنا بوده اند و هم به رغم نژاد انیرانی برخی از آنها (۱۹)، در طول سالیان دراز در فضای فرهنگ ایرانی پرورده و بالیده بوده اند و همین، شاید در نوع نگرش آنها به عناصر شکوهمند و سزاوار احترام این فرهنگ و ادب و به تبع آن، اشعار ستاینندگانشان بی تأثیر نبوده است.

درباره ارتباط شرایط فکری محیط زندگی - خصوصاً ممدوحان و درباری که شاعران بدان وابسته است - با شیوه برخورد وی با شخصیت های شاهنامه ای، می توان نمونه های دیگری نیز از زمان زندگی قطران ذکر کرد.

از آن جمله: ازرقی هروی، سخن سرای معاصر قطران چون در بارگاه سلجوقیان بوده، بسان معزی ممدوح را بسیار بیشتر، برتر از کسان حماسی - اساطیری دانسته است (مولایی ۱۳۷۹: ۱۴۴)

اما مسعود سعد، دیگر شاعر تقریباً هم‌روزگار قطران، به سبب وابستگی به غزنویان هندوستان - که ظاهراً شاهنامه را با احترام و عنایتی افزونتر از نیاکان خویش می‌نگریستند (۲۰) - ممدوح را اغلب به پادشاهان و پهلوانان شاهنامه تشبیه کرده و اعتدال را در این زمینه به کار بسته است چون به هر روی: «برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره‌ها ...

از نظر تاریخی به جو سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد.» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۸: ۲۴۲) نکته مهم دیگر این است که قطران به اشاره خویش از «دهقانان» بوده است:

مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی

یکی دهقان بدم شاهها شدم شاعر ز نادانی
(ص ۴۰۱)

در این جا اگر «دهقان» را به مفهوم اصطلاحی آن در سده‌های چهار و پنج هجری بدانیم (□ Tafazzoli) (۲۱) و فرض کنیم که قطران نیز در آذربایجان همچون دهاقین خراسان - که فردوسی نیز از آنان بوده است - با داستانهایی ملی و پهلوانی آشنا و بدانها علاقه‌مند بوده است، می‌توان موضوع تأثیر اندیشه و علایق دهقانی وی را در گرایشش به شاهنامه فردوسی و استفاده معتدل و محترم از کسان و داستانهایی آن مطرح کرد.

در آغاز یکی از دست نویسه‌های لغت فرس، از زبان اسدی توسی از فرهنگی که قطران تألیف کرده بود، سخن رفته است: «... و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغتها بیشتر معروف بودند.» (اسدی توسی ۱۳۶۵: ۴) حاجی خلیفه هم در کشف الظنون از آن با نام «تفاسیر فی لغة الفرس» یاد کرده است (□ فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۹۷، صفا ۱۳۷۳: ۴۲۲)

در کتابخانه مدرسه سپهسالار تک نسخه‌ای از یک فرهنگ فارسی موجود است که به قطران نسبت داده شده و کمتر صفحه‌ای از آن است که در شاهد واژگان، بیتی از فردوسی نیآورده باشد، به احتمال قریب به یقین این فرهنگ از قطران تبریزی شاعر نیست و بین سالهای (۵-۷۴۴ ه. ق) تا (۹۳۳ ه. ق) تألیف شده است (□ فرهنگ فارسی ۱۳۸۰: ۱۴)

اما به استناد انس و آشنایی قطران با شاهنامه، به گمان بسیار در آن فرهنگی که تألیفش به وی نسبت داده شده و تا امروز نشانی از آن به دست نیامده، شواهدی از شاهنامه فردوسی بوده است و این تصور مبتنی بر قیاس و قرینه را نیز می‌توان سند احتمالی دیگری از ارتباط محیط فرهنگی - ادبی آذربایجان با شاهنامه دانست، با این توضیح که چون قطران به نوشته ناصر خسرو، در شعر دقیقی و منجیک با دشواریهایی روبرو بوده و آنها را از ناصر خسرو پرسیده است، پس می‌توان حدس زد که شاید در خواندن شاهنامه هم به مشکلاتی از این نوع در برخی واژگان و تعبیرات برخورد کرده است. (۲۲)

یادداشتها:

(۱) گر مرا در شعرگویان جهان رشک آمدی

من در شعر دري بر شاعران نگشادمی

(قطران ۱۳۶۹: ۴۲۹)

(۲) خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم

گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید

(قطران ۱۳۶۲: ۶۶)

(۳) ارتباط آذربایجان و شاهنامه به دیرسالی داستانهایی اثر فردوسی و منابع آن است و بحث جایگاه آذربایجان در شاهنامه موضوعی است در خور مقاله‌ای مستقل، آن چه در این یادداشت بررسی می‌شود، نخستین متن ادبی به جای مانده از این ناحیه است که از حماسه ملی ایران تأثیراتی پذیرفته است.

(۴) این نکته را باید افزود که در میان شاهنامه پژوهان، دکتر محمود امیدسالار موضوع توطئه سکوت درباره شاهنامه در حوزه ادبی خراسان را نمی‌پذیرند (OmidSalar □ ۱۳۸۱ : p.)

(۵) دکتر ریاحی ارتباط تلمیح به این داستان با بهره‌گیری مستقیم شاعر از شاهنامه فردوسی را در بررسی شعر حافظ مطرح کرده‌اند. (ریاحی ۱۳۷۴: ۱۹۳)

(۶) برای نمونه از شاهنامه:

درود فریدون فرخ دهم
(فردوسی ۱۳۶۸: ۷۲/۹۳)

(۷) همه نامداران به فرمان اوی
پرستشکده گشت از آن سان به پشت
(فردوسی ۱۳۷۵: ۸۲/۸۴ و ۸۳)

(۸) پدید است نامت به هندوستان
(فردوسی ۱۳۷۵: ۳۹۳/۳۲۴)

(۹) این تعبیر را نگارنده بطور شفاهی از دکتر شفیع کدکنی شنیده و استفاده کرده است.

(۱۰) به گزارش اسدی توسی، وزیر ابودلف و برادر وزیر، در مجلس بزمی پس از تعظیم فردوسی و شاهنامه بدو می‌گویند:

تو هم شهری او را هم پیشه‌ای
بدان همره از نامه باستان

(اسدی توسی ۱۳۱۷: ۲۰/۱۴ و ۲۱)

و ابودلف نیز پیام می‌فرستد که:

اگر زان که فردوسی این را نگفت
(همان، ۳۳/۲۱)

(۱۱) نه عقل کرد باور از شگفتی این
نه رای دید همی در خور از عجیبی آن
(ص ۳۱۲)

(۱۲) یکی از پژوهشگران معتقد است که قطران داستان رویین دژ را بطور شفاهی شنیده و برای «خالی نبودن عریضه» آن را به هزار افسان (یعنی هزار و یک شب) مستند کرده است (شمیسا ۱۳۷۸: ۱۵)

(۱۳) این که نگارنده بر آشنایی قطران پیش از سال (۴۲۰ ه. ق) تأکید می‌کند. بر دو قرینه استوار است، اول: قصیده‌ای که وی در ستایش ابوالحسن لشکری سروده و در بیتی از آن دقیقاً از بیت فردوسی در رستم و سهراب متأثر شده است و چون قطران بین سالهای (۴۲۰ تا ۴۳۰) در دربار او بوده، پس پیش از این ایام شاهنامه را در دست داشته است، دوم این که آغاز شاعری قطران از حدود (۴۲۰) به بعد است و بدیهی است که وی قبل از این تاریخ در مایه‌اندوزی و کسب آگاهی می‌کوشیده است تا سپس با آمادگی کامل در تیریز و سرزمینهای پیرامون آذربایجان در جستجوی ممدوح برآید و آنها را با قصاید مبتنی بر این اندوخته‌ها از جمله به‌کارگیری کسان و داستانهای شاهنامه‌ای بسناید.

(۱۴) چُن از دفتر این داستان‌ها بسی
همی خواند خواننده بر هر کسی
(فردوسی ۱۳۶۸: ۱۲۶/۱۳)

(۱۵) به ارهش سراسر به دو نیم کرد
جهان را از او پاک پر بیم کرد
(فردوسی ۱۳۶۸: ۱۸۶/۵۲)

(۱۶) مرا با شما نیست جنگ و نبرد
دلّت خود نباید به من رنجه کرد
زمانه نخواهم از آزارتان
و گر دور ماتم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آیین من
مباد آز و گردنکشی دین من
(فردوسی ۱۳۶۸: ۱۲۰/۴۹۰-۴۹۲)

(۱۷) برای نمونه:

ترا پاک یزدان چنان آفرید
که مهر آورد بر تو هرکت بدید
(فردوسی ۱۳۶۹: ۱۴۷/۲۱۳)

نگویی مرا تا نژاد تو چیست
که بر چهر تو فر چهر پریست
(فردوسی ۱۳۶۹: ۲۵۷/۲۲۰)

(۱۸) من نه خاقانم کز کاسه فغفور خورم
من کجا حوصله ساغر جمشید کجا
(مدبری ۱۳۷۰: ۲۱۹)

(۱۹) برای نمونه ابومنصور وهسودان، در اصل از تبار روادیان بود که از مهاجران عرب بودند و نیای آنها، رواد بن مثنی الازدی، در دوره خلافت ابو جعفر منصور عباسی به حکومت تبریز رسیده بود، امیر ابودلف نیز به استناد گرشاسب نامه اسدی گویا از نژاد عرب و شیبانی بوده است (□ کسروی ۱۳۷۷: ۱۳۳، ۱۵۲ و ۱۹۲، صفا ۱۳۷۳: ۴۴، فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۵۴)

(۲۰) از قراین این التفات و علاقه، یکی این است که به گفته مسعود سعد، خواجه بونصر پارسی، از سپهسالاران غزنویان هند، در مجلس شاه:

طیبتی طرفه در میان افگند

(مسعود سعد ۱۳۶۴: ۷۶۲)

و اگر قول عوفی معتبر باشد، مسعود سعد، گزیده‌ای از شاهنامه را در همان‌جا تدوین کرده است (□ عوفی

۱۳۶۱: ۵۲۰)

(۲۱) برای ترجمه فارسی این مقاله، رک: تفضلی، احمد: دهقان، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، شماره ۹، بهار ۱۳۷۶، صص ۱۴۸-۱۵۵

(۲۲) دکتر جلال متینی در یک پژوهش جالب، گروهی از واژگانی را که احتمالاً در نظر شاعران آذربایجان واران آن دوران، دشوار می‌نموده است، با استفاده از لغت فرس اسدی، مشخص کرده‌اند. رک: دقیقی، زبان دری و لهجه آذری، زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری: ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۴۰۵-۴۱۸

منابع:

ابن ندیم. (۱۳۸۱). الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها

اسدی توسی. (۱۳۱۷). گرشاسب نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، کتابفروشی بروخیم
اسدی توسی. (۱۳۶۵). لغت فرس، به تصحیح و تحشبه: فتح‌الله مجتبابی - علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات خوارزمی

الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر: تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ج ۷، بی تا

امید سالار، محمود. (۱۳۸۱ الف). مسعود سعد سلمان و شاهنامه فردوسی، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
امید سالار، محمود. (۱۳۸۱ ب). هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، همان

امیر معزی. (۱۳۱۸). دیوان، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیة
انصاف پور، غلامرضا. (۱۳۷۷). تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان، تهران، انتشارات فکر روز
بهار، محمد تقی. (۱۳۷۵). سبک شناسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ج ۲، چاپ هشتم

تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، انتشارات سخن
حاکمی، اسماعیل. (۱۳۷۲). سرو کاشمر در شعر و ادب فارسی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۰۲-۱۰۳، پاییز و زمستان.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). نگاهی به هزار بیت دقیقی، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار

خلیل شروانی، جمال. (۱۳۷۵). نزهه المجاس، تصحیح و تحقیق: دکتر محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم

رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). فرهنگ نامهای شاهنامه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم

ریاحی، محمد امین. (۱۳۶۷). ملاحظاتی درباره زبان کهن آذربایجان، نامواره دکتر محمود افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۴

- ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۴). گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۵). فردوسی، تهران، طرح نو
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). با کاروان حله، تهران، انتشارات علمی، چاپ نهم
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). از گذشته ادبی ایران، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی
- سجادی، ضیاءالدین. (۱۳۵۷). بحثی درباره شعر قطران تبریزی، مجموعه سخنرانی‌های ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربادگان، ج ۳
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸). صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگه، چاپ هفتم
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). فرهنگ تلمیحات، تهران، انتشارات فردوس، چاپ ششم
- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۷۵). فرهنگ حماسی - اساطیری ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس و مجید، چاپ سیزدهم، ج ۲
- عوفی، محمد. (۱۳۶۱). لباب الالباب (از روی چاپ پروفیسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد فریونی و نخبه تحقیقات استاد سعید نفیسی)، به قلم: محمد عباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی
- فردوسی. (۱۳۶۸). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات روزبهان، دفتر یکم
- فردوسی. (۱۳۶۹). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلیوتکاپرسیکا، دفتر دوم
- فردوسی. (۱۳۷۱). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر سوم
- فردوسی. (۱۳۷۳). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر چهارم
- فردوسی. (۱۳۷۵). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر پنجم
- فردوسی. (۱۳۷۴). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره
- فردوسی. (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی، با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبابی، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۹). سخن و سخنوران، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار منسوب به قطران. (۱۳۸۰). تصحیح دکتر علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات سخن
- فقیه، جمال‌الدین. (۱۳۴۶). آذربایجان و نهضت ادبی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران
- قطران تبریزی. (۱۳۶۲). دیوان (از روی نسخه مرحوم محمد نخجوانی)، تهران، انتشارات دنیای کتاب
- کسروی، احمد. (۱۳۵۶). قطران شاعر آذربایجان، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکا، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، چاپ دوم
- کسروی، احمد. (۱۳۷۷). شهریاران گمنام، تهران، نشر جامی، چاپ ششم
- لسان، حسین. (۱۳۵۷). شاهنامه خوانی، مجموعه سخنرانی‌های ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربادگان، ج ۳
- مادلونگ، و. (۱۳۷۲). سلسله‌های کوچک شمال ایران، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)
- گردآورنده: ر.ن. فرای، مترجم: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۴، چاپ دوم
- محبوب، محمد جعفر: سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوسی و جامی، بی تا
- مدبری، محمود. (۱۳۷۰). شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرنهای ۳ و ۴، تهران، انتشارات پانوس
- مرزآبادی، غلامحسین. (۱۳۵۳). سابقه زبان دری در آذربایجان، چهره آذربادگان در آینه تاریخ ایران، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربادگان

مسعود سعد. (۱۳۶۴). دیوان، به تصحیح و اهتمام دکتر مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال معین، محمد. (۱۳۶۲)، مزدیسنا و ادب پارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲ مولایی، محمد سرور. (۱۳۷۹). این که در شهنامه‌ها آورده‌اند...، دفتر نبشته گه باستان (دربارۀ تناور درخت دانای توس)، به کوشش گروه رجال و مفاخر مرکز خراسان شناسی، مشهد، مرکز خراسان شناسی

مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲)، فردوسی و شعر او، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم ناصر خسرو، (۱۳۷۳)، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ

پنجم
نخجوانی، محمد. (۱۳۷۱)، محمد بن البعیث و زبان آذری، زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری: ایرج افشار، تهران بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۲

نوریان، مهدی. (۱۳۷۱). آفرین فردوسی از زبان پیشینیان، فصل نامه هستی، اسفندماه هرن، پاول. (۱۳۵۶). اساس اشتقاق فارسی، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱

). Asadi Tusi, encyclopaedia Iranica, edited by. Ehsan ۱۹۸۷ Khleghi Motlag, Jalal. (Yarshater, New York, Vol. ۲

). Could Al-Thaalibi have used the Shahnama as a source Omidmalar, Mahmoud. (

جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
۱). Dehqan, encyclopaedia Iranica, ibid, Vol. ۱۹۹۴ Tafazzoli, Ahmad. (

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>